

<p>روزنامه</p>
<p>پنجشنبه ۲۶ اسفند ۱۴۰۰ ۱۴ شعبان ۱۴۴۳ ۱۷ مارس ۲۰۲۲</p>
<p>صفحه ۲</p>

از طرف مقام معظم رهبری صورت می‌گیرد

برگزاری مراسم بزرگداشت مرحوم آیت‌الله علوی گرگانی

پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری؛ مراسم بزرگداشت مرجع عالی‌قدر آیت‌الله حاج سیدمحمدعلی علوی‌گرگانی از طرف مقام معظم رهبری امشب بعد از نماز مغرب و عشاء در شهر مقدس قم در مسجد امام حسن عسکری (ع) برگزار خواهد شد.

- صفحه ۲

<p>تت‌ها</p>
<p>رئیس سابق سازمان نظام مهندسی کشور:</p>

نمی‌شود به بهانه تعارض منافع یقه همه را گرفت

صفحه ۳

آخرین دربی قرن آزادی بعد از ۷۷۰ روز

صفحه ۱۱

نازنین زاغری تکلیف آزاد شد

بدهی بریتانیا به ایران پرداخت شد

صفحه ۴

واکنش خانه «ای‌بی» به گزارش «شرق»

صفحه ۹

صفحه آخر

دل خوش سیری چند؟

نوروز در افغانستان

زرگر از جایزه مهرگان طلایی گف

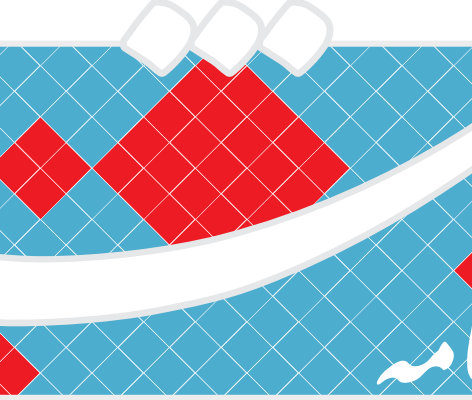
حرف اول

جرت اندیشیدن به خود دهیم!

مدرس حکیمی

این سخن را که «دلیر باش در به کارگرفتن فهم خویش»، که اصل آن به زبان لاتین است (Sapere aude)، هوراس شاعر بزرگ رومی پیش از میلاد به

زبان آورده است. اما آنکه این سخن را پَرآوازه و درواقع به شعار جنبش روشن‌نگری یا روشنفکری (Enlightenment) تبدیل کرد، کانت فیلسوف بزرگ آلمانی بود. در سال ۱۷۸۳، کشیشی آلمانی مقاله‌ای در مخالفت با «زدواج عُرفی» و دفاع از «ازواج شرعی» منتشر کرد و در آن، ضمن حمله به جنبش روشن‌نگری – که از جمله در مخالفت با خرافه‌پرستی کلیسایی با گرفته بود – این پرسش را مطرح کرد که «به‌راستی روشن‌نگری چیست؟». در پاسخ به این پرسش، تنی چند از متفکران آن زمان آلمان از جمله مندلسون، لسیگ، هردر، شیلر، هامان، ویلاند و… مقالاتی نوشتند و نظر خود را درباره روشن‌نگری بیان کردند. اما پاسخ کانت به این پرسش در سال ۱۷۸۴– که چند سالی پیش به انقلاب کبیر فرانسه نمانده بود – از همه معروف‌تر شد، آن‌هم به این دلیل مهم که ویژگی جنبش روشن‌نگری را همانا خروج انسان از نابالغی فکری و بی‌نیازی‌اش از قییم برای اندیشیدن و به کلام خود او، «دلیری در به‌کارگرفتن فهم خود بدون هدایت دیگری» اعلام کرد. چنین بود که کانت سخن فوق از هوراس را برای بیان مضمون مورد نظر خود مناسب یافت. اما این سخن چه ربطی به اوضاع کنونی ما دارد؟ ربطش در این است که اگر آن‌گونه که سردیر محترم روزنامه «شرق» به‌درستی نوشته است، «ما یک روشنگری تاریخی به خود بدهکاریم» (شنبه، ۲۱ اسفند ۱۴۰۰)، پس باید دید این بدهکاری یا دست‌کم ترک‌کردن در ادای دین از چه بابت است؟ مسئله مهم اما این است که پاسخ به پرسش «بدهکاری به خود» در گرو تعیین تکلیف یک بدهکاری دیگر است و آن «بدهکاری به غیر» است. بدهکاری‌ای که سال‌هاست پرداخت شده اما پرداخت‌کنندگان به علت نابالغی فکری هنوز نتوانسته‌اند بفهمند از چه بابتی آن را پرداخته‌اند؟ و درست همین ناتوانی در به‌کارگرفتن فهم خود برای خروج از نابالغی است که پای سخن کانت و ضرورت روشن‌نگری تاریخی را برای جامعه ما به پیش می‌کشد. به‌عبارت‌دیگر، ادای دین به روشن‌نگری تاریخی یعنی پرداخت همان «بدهکاری به خود» مورد نظر روزنامه «شرق» در گرو خروج از نابالغی کنونی جامعه‌ما از طریق دلیری و جرئت در به‌کارگرفتن فهم خویش بدون هدایت دیگری است؛ دلیری و جرتی که لازمه دستیابی به این حقیقت مهم و حیاتی است که آن «بدهکاری به غیر» از چه بابت بوده و چرا جامعه ما باید آن را لزوماً می‌پرداخته است.



ولادت حضرت قائم(عج) را تبریک می‌گوییم

سال نو مبارک

لحظه تحویل سال ۱۴۰۱:

یکشنبه ۲۹ اسفند، ساعت ۱۹ و ۳ دقیقه و ۲۶ ثانیه

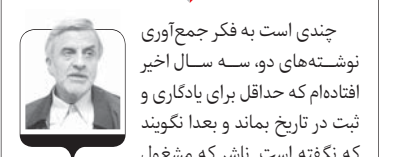


<p>سال نوزدهم • شماره ۴۲۴۶ • ۱۲ صفحه • ۷۰۰۰ تومان</p>

سرمقاله

درددل ایران در نوروز

سیدمصطفی هاشمی‌طبا



چندی است به فکر جمع‌آوری نوشته‌های دو، سه سال اخیر افتادهم که حداقل برای یادگاری و ثبت در تاریخ بماند و بعداً نگویند که نگفته است. ناشر که مشغول جمع‌آوری و تصحیح و تنقیح آن است، به من گفت که نوشته‌ها نوعاً از یک زمینه برخوردار است؛ درحالی‌که می‌توانستید در باب موضوعات مختلف بنویسید. این همه موضوع در کشور و در دنیاست؛ اما شما زمینه حفظ ایران و زیستگاه ایران را انتخاب کرده‌اید. حداقل برای تنوع می‌توانستید نیمی‌نگاهی به سایر موضوعات مثل قاچاق، فتنه داعش، نفوذ صهیونیسم، بدعهدی آمریکا، مشکلات شیعیان عربستان، سکوت حقوق بشر و غرب و شرق در برابر کشتار یمن، فلسطین، میانمار، سین‌کیانگ، خطرناک اتمی اسرائیل (بیشتر برای اروپا)، نقش اصولگرایان و اصلاح‌طلبان، زمینه‌های گروه پاداری، مسائل فرهنگی مبتلا به جامعه، سیاست خارجی ایران، بی‌پولیسم حاکم بر دولت‌های ایران، دورشدن مسئولان از مردم و مشکل تماس با آنها، زیاده‌خواهی برخی مدیران، تورم نقدینگی، ایران‌گردی و جهان‌گردی و خیلی دیگر از مسائل بنویسید تا مجموعه شما خواندنی‌تر و پربارتر شود. به ایشان عرض کردم درست است که متنوع‌نویسی کار جذابی است، اما مگر انسان قادر است به همه منازل ورود کند و از هر دری سخن گوید. مهم آن است که انسان در هر برهه زمانی تشخیص دهد که کدامین را انتخاب کند و بر چه پای بشارد. امروز باید تشخیص دهیم که اولویت کدام است و نه اینکه دیگر مشکلات و مسائل را فراموش کنید، بلکه به هرکدام به اندازه بهای‌شان و شأن و منزلت دهیم و نیروی خود را تقسیم مساوی نکنیم، بلکه رعایت عدالت و قسط را در برخورد با پدیده‌ها داشته باشیم. پدیده‌ها و مسائلی که ذکر شد، همه قابل پیگیری هستند. می‌توان هرکدام را در یک دسته جای داد و شاید برخی از آنها در چند دسته بگنجد. دسته اول دفاع و جنگ برای حفظ شرایط حدات، دسته دوم تعامل و مذاکره پایایی، دسته سوم تعامل و تسامح، دسته چهارم سازش و دسته پنجم تسلیم؛ یعنی حل هریک از مسائل ممکن است نیاز به یکی از طرق فوق حسب ضرورت داشته باشد.

چنان‌که زاین در جنگ جهانی دوم تسلیم شد، ولی از میان خاکستر به قول معروف ققنوس وار برخاست؛ امسا آنچه را که به‌عنوان زمینه اصلی سخن و کلمه انتخاب کرده‌ام، حفظ ایران است. بخشی از حفظ ایران به دفاع از سرحدات کشور بازمی‌گردد که رزمندگان میهن‌مان با تقدیم ۳۰۰ هزار شهید و یک میلیون جانباز و مجروح و آزاده آن را حفظ کردند و در این باب کمترین تسامح و گذشت قابل بخشش نیست؛ اما بخش دوم که آتش پنهان است، بازمی‌گردد به زیستگاه ایران که در صورت از‌دست‌رفتن آن هیچ‌یک از عاشقون پنج‌گانه ذکرشده چارساز آن نیست. حتی تسلیم به دشمن، درست است که زاین با تسلیم به دشمن توانست قد علم کند، اما منابع طبیعی زیستگاه خود را از دست نداده بود، در حالی که امروز زیستگاه (سرزمین) ایران در خطر نابودی است. همچنان که بمب ساعت‌شمار آرام است و ناگهان ماهیت خود را بروز می‌دهد، زیستگاه ایران در خطر قطعی قرار دارد و طبیعه‌های آن هم کاملاً هویداست؛ اما حکمرانی و مردم از حجم خطر آن یا آگاه نیست یا خود را به غفلت زده‌اند. در همین شرح منتشرشده راجح به «تحول دولت سیزدهم» ببینید چه اندازه به این امر توجه شده است: امری که قطعیت منهدم‌کنندگی آن اثبات شده، گوشه کوچکی از برنامه تحول دولت است که آن هم به دلیل بهمن بزرگ مسائل دیگر در عمل ناپدید می‌شود. درمورد سایر مسائل به هر حال راه‌حلی‌هایی پیدا می‌شود؛ اما درباره زیستگاه ایران اگر نابودای رخ نش نماید، هیچ دولت و هیچ ملتی و هیچ قولایی نمی‌تواند آن را به جای خود برگرداند. آب‌های زیرزمینی در شرف پایان است، چه کسی می‌تواند آب به زیر زمین تزریق کند. سال‌ها آب‌های یک میلیون چاه را کشیده‌ایم، آبخوان‌ها فشرده شده‌اند، حتی اگر آب‌ها را برگردانیم، نمی‌تواند نفوذ کند. دشت‌های دست‌نهادها را به حالت اولیه درآوریم، همچنان که میلیون‌ها نخل ما سوخت و از بین رفت، بقیه نخیلات و باغ‌های ما هم به حریق بی‌آبی دچار شده و می‌سوزند و با فرونشست دشت‌ها آثار معماری باستانی و اسلامی ما یکی پس از دیگری دچار نشست و تخریب می‌شود. همه نیروی دنیا و همه انرژی فسیلی و اتمی دنیا نمی‌توانند این حاصل بمب خاموش تغذیه‌شده از غفلت و تسامح و بی‌پولیسم را به جای خود برگردانند. در پی بیانات مقام معظم رهبری در روز درخت‌کاری یادداشتی نوشتم با عنوان «نوای دل‌انگیز رهبر» در همین باب، ولی نه کسی دعوت رهبر را لبیک گفت و نه به نوشته حقیر اعتنائی شد.

ادامه در صفحه ۲

گفت‌وگو با پرواند آبراهامیان درباره جنبش ملی‌شدن صنعت نفت ایران

شاه و پروژه کودتا

شرق
پیگیری می‌کند
پروژه ملی‌شدن نفت

پرواند آبراهامیان در سال ۱۳۱۹ در خانواده‌ای ارمنی‌تبار در تهران زاده شد. او تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد و کلمبیا در رشته تاریخ به پایان برد و پایان نامه‌اش پایه و اساس کتاب معروف «ایران بین دو انقلاب» را تشکیل می‌دهد. آبراهامیان سال‌ها به عنوان پروفیسور شاخص در کالج باروک دانشگاه نیویورک تدریس می‌کرد و اکنون از این دانشگاه بازنشسته شده است. اما آنچه او را به مورخی شاخص در ایران بدل کرده، نگاهی انتقادی به تاریخ و زبانی شیوا و رسا در بیان موضوعات تاریخی است. در همه فرازونشیب‌های سیاسی سال‌های اخیر او نگاه موشکافانه‌ای را که از ای.بی. تامپسون وام گرفته بود حفظ کرده و به عنوان یک چکرا در قلب جهان سرمایه بر اعتقاداتش پای فشرده است. اکثر کتاب‌های او به فارسی ترجمه شده‌اند. از آن میان کتاب «ایران بین دو انقلاب» و «کودتا» به‌فروش‌ترین کتاب‌های تاریخی بوده‌اند و ترجمه‌ها و چاپ‌های متعددی از آنها منتشر شده است. آخرین کتاب آبراهامیان به نام «بحران نفت» به تازگی در آمریکا منتشر شده و در حال ترجمه به فارسی است. به بهانه انتشار آن با این استاد برجسته به‌گفت‌وگو نشسته‌ایم که ترجمه آن را در ادامه می‌خوانید.

پیوند نفت و سیاست

- عباس ملکی، دانشیار انرژی دانشگاه شریف**

مصداق در تحریم‌های پساملی شدن نفت چگونه کشور را اداره کرد؟

نفت به مثابه ابزار توسعه و تنش

● صفحه‌های ۴، ۵ و ۶



یادداشت

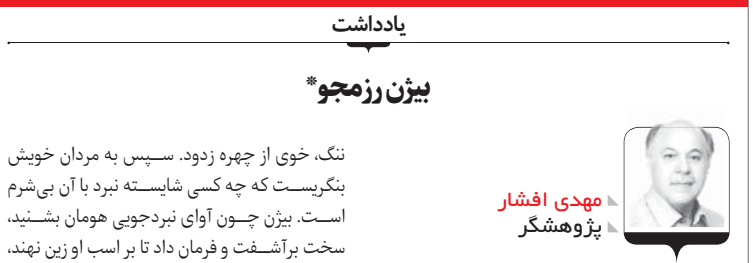
صمت شفافیت



محمدجواد حاجی‌حسینی*

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین برنامه‌های وزارت صنعت، معدن و تجارت در حوزه تحول کسب‌وکارها، حذف رانت و امضای طلایی از مسیر فرایندها و صدور مجوزهای کسب‌وکار است، چراکه مطابق با مقررات قانون ارتقای سلامت اداری، این مهم همواره مورد تأکید بوده است. در همین راستا پروژه‌های متعددی تعریف شده و در بخش‌های مختلف مسود پیگیری قرار گرفته است که از جمله آنها می‌توان به پیام‌سوزد* کیو او را گفت: «ای پسر، به هوش باش و به سخن من گوش بسپار، به تو گفته بودم ندنی نکن و با نبای خویش، گودرز به درشتی سخن مگوی که او کار دیده و داناست. در همین سپاه سوارانی هستند که پیل را در برابرشان توان ایستادن نیست؛ اکنون گودرز را سر جنگیدن نیست. تو از سر جوانی این چنین گردن برافراختی و با این آرزو به پیش من ناختمی، من با تو همدانستان نیستم و در پیش من این‌گونه سخن مگوی». بیژن در پاسخ گفت: «اگر خواسته مرا برآورده نکنی، دیگر نامی از من بر زبان نیاور. اکنون نزد گودرز روم تا از او فرمان گیرم تا هومان را از اسب فروکشم». بی‌آنکه به اندرز پدر گوش بسپارد، اسب جوانه کرده تا با بداندیشان بدکردار از نه به نرمی و گرچه نبای خویش را ستود، به درد سخن گفت: «ای پهلوان، ای جهاندار شاه که در هر کار شناسا هستی و در هر گاه زینده، جای شگفتی است که از این رزمگا، بوستان ساختی. گویا دل از کینه ترکان زوده‌ای، مگر نه این است که بزادن پاک، ما را به این کارزار کرده تا با بداندیشان بدکردار از نه به نرمی سخن می‌گویی؟ بی‌توان نبردم با او را داری؟ هومان مردی کارزار دیده و نبرده و در جنگ چون اهریمن است، تو جوانی و آن‌گونه که باید در سپهر نگشته‌ای و گویا به تن خویش مهری نداری، تو بمان تا یک هژبر رزم‌زده و سسر د گرم چشیده به جنگ او فرستم. کسی که او را برتباران کند، آن‌چنان‌که گویی تگرگ بر او می‌بارد و ترک پولادینش را بر سرش بدودز».

ادامه در صفحه ۴



یادداشت

بیژن رزمجو*

ننگ، خوی از چهره زدود. سپس به مردان خویش بنگریست که چه کسی شایسته نبرد با آن بی‌شرم است. بیژن چون آوای نبردجویی هومان بشنید، سخت برآشفّت و فرمان داد تا بر اسب او زین نهند، زره رومی بپوشد و به پیش پدر رفت و با خشم گفت: «پدر، نگفتم که گودرز، نبای من زهره نبرد از کف داده، آیینی دیگر گزیده و هرچند برای از‌دست‌دادن آن همه پسر، دلش نرهبیب است، توان جنگیدن ندار، به همین نشان که آن ترک بیامد، آتشی بیفروخت به کردار شیر میان دلبران و او بیم‌زده هیچ نگفت». آن‌گاه نیزه به دست چون مستان برخوردید که از این همه سپاهی، سواری نبود که آن گزافه‌گو را خاموش گرداند و او را فرمان دهد تا آیین مردی به آن پهلوان تورانی بیاموزد؟ کیو او را گفت: «ای پسر، به هوش باش و به سخن من گوش بسپار، به تو گفته بودم ندنی نکن و با نبای خویش، گودرز به درشتی سخن مگوی که او کار دیده و داناست. در همین سپاه سوارانی هستند که پیل را در برابرشان توان ایستادن نیست؛ اکنون گودرز را سر جنگیدن نیست. تو از سر جوانی این چنین گردن برافراختی و با این آرزو به پیش من ناختمی، من با تو همدانستان نیستم و در پیش من این‌گونه سخن مگوی». بیژن در پاسخ گفت: «اگر خواسته مرا برآورده نکنی، دیگر نامی از من بر زبان نیاور. اکنون نزد گودرز روم تا از او فرمان گیرم تا هومان را از اسب فروکشم». بی‌آنکه به اندرز پدر گوش بسپارد، اسب جوانه کرده تا با بداندیشان بدکردار از نه به نرمی و گرچه نبای خویش را ستود، به درد سخن گفت: «ای پهلوان، ای جهاندار شاه که در هر کار شناسا هستی و در هر گاه زینده، جای شگفتی است که از این رزمگا، بوستان ساختی. گویا دل از کینه ترکان زوده‌ای، مگر نه این است که بزادن پاک، ما را به این کارزار کرده تا با بداندیشان بدکردار از نه به نرمی سخن می‌گویی؟ کیو او را می‌رھانی؟ مگر نمی‌دانی اگر خون او ریخته شود، دیگر بیرون به جنگ نیاید. اگر مرا دستور باشد، چون شیر زیان بر او بتازم و تنها باید پدر را گویی زره سیاوش و یک خود رومی به من دهد». گودرز چون گفتار او را بدید، از شادی بر او آفرین گفت و برایش آرزوی بخت جاوید کرد که در هر کارزار چون شیر پیروز باشد و به اندرز او را گفت: «در این آوردگاه بنگر، بین توان نبردم با او را داری؟ هومان مردی کارزار دیده و نبرده و در جنگ چون اهریمن است، تو جوانی و آن‌گونه که باید در سپهر نگشته‌ای و گویا به تن خویش مهری نداری، تو بمان تا یک هژبر رزم‌زده و سسر د گرم چشیده به جنگ او فرستم. کسی که او را برتباران کند، آن‌چنان‌که گویی تگرگ بر او می‌بارد و ترک پولادینش را بر سرش بدودز».

ادامه در صفحه ۲



یادداشت

فرهنگ اتوبوسی



امیر عربی

چشم‌پزشک

در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ این جمله را بسیار می‌شنیدیم: «خودش آمده اما هنوز فرهنگ استفاده از آن نیامده است». برای همه پدیده‌های تازه‌وارد به کشور این گزاره به ظاهر منطقی به کار می‌رفت. بعد از ورود به کشور باید چند واحدی پیش‌نیاز فرهنگی برمی داشتیم و پاس می‌کردیم. خیلی وارد بحث فرهنگ و متعلقاتش نمی‌شویم، چون سوادش را نداریم. چون به نظر می‌رسد فرهنگ چیزی نیست جز یک مفهوم انتزاعی و تخیلی که بیشتر از اینکه وابسته به یک مفهوم انتزاعی دیگر باشد، وابسته به نیازهای اولیه اقتصادی است. همین انتزاع‌گرایی صرف باعث شده تا دانشمندان به تیراهه رفته و آموزش فرهنگ راه بیندازند. درحالی‌که در چشم افراد شکم گرسنه و جیب خالی و فقر مطلق، فرهنگ سوسول‌بازی است. اینها را گفتیم تا برسیم به نسخه‌های الکترونیک. یک پدیده پسندیده وارداتی که هنوز در ابتدای راه خود است و فرسنگ‌ها با هدفش فاصله دارد. ولی در همین ماه‌های اول سوزّه هنرنمایی هم‌وطنان خوش‌ذوق شده تا با آن بار دیگر ثابت‌کنند «قبل از خودش باید فرهنگش بیاید». اول نوبت بازمه‌های فضای مجازی بود تا با سامانه نسخه الکترونیک شماره موبایل افراد مختلف را به دست بیاورند و در صفحات مجازی به اشتراک بگذارند. برای جمعی دیگر از هم‌وطنان خوش‌عقل، راهی برای ثبت خدمت‌تقلبی و نسخه جعلی شده تا درآمد بیمارستان و درمانگاه‌شان را بالا ببرند. در این پرسنل غیرپزشک هم برای فامیل و دوست و آشنا بدون نیاز به مهر و علم، نسخه تجویز می‌کنند. گروهی آقا‌زاده هم هستند که سریع در فضاهای استراتژی و دانش‌بنیان اپلیکیشن خود را ساخته و به اجبار به پزشکان قالب می‌کنند تا ابرمیلیاردرتر شوند. برای گروه دیگری یعنی عزیزان زحمتکش در عرصه بیمه و بیمه‌گذاری، راهی نشده برای افزایش بهانه‌کسورات از حق‌الزحمه پزشکان و رونق‌دادن به زنجیره توزیع غنایم به‌دست‌آمده از جنگ با پزشکان. ته ته این مسیر بیمارانی هستند که یک عمر با دفترچه این و آن نسخه می‌گرفتند و وقتی الان به آنها بگویید با کد ملی خودتان باید نسخه بنویسیم با مشت و لگد و چاقو از خجالت‌تان درمی‌آیند.

ادامه در صفحه ۲